Kh\_Osul\_SMJShobeiri\_981119

بسم الله الرحمن الرحیم

درس خارج اصول استاد سید محمد جواد شبیری

۱۹ بهمن ۹۸

شاگرد: مرجعیت ؟؟؟ باشد حیایش بیشتر می‌شود.

استاد: سؤال از اینکه حاج آقا این را فرمودند یا نفرمودند؟ من نمی‌دانم. سؤال اینکه مطلبش درست است یا نیست آن را هم نمی‌دانم. گفته بود من اگر دلم می‌خواهد هزار تومان گیرم بیاید تریاکی بوده، ۲۵۰ تومانش را تریاک می‌خرم می‌کشم، ۲۵۰ تومان دومش را هم تریاک می‌خرم می‌کشم، ۲۵۰ تومان سومش را تریاک می‌خرم می‌کشم، ۲۵۰ تومان چهارمش را هم تریاک می‌خرم می‌کشم. تکرار یک قضیه خودش. فی الجمله بعضی چیزها، در حد تواتر و اینها.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و به نستعین انه خیر ناصر و معین

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین

و اللعن علی اعدائهم اجمعین من الآن الی قیام یوم الدین

در معنای حدیث لا ضرر مرحوم آقای داماد خودشان یک معنایی را اختیار می‌کنند که اشارة اجمالی به این عرض کنم. ایشان می‌فرمایند که معنایی که ما اختیار کردیم این است: هو ان يكون مفاد الحديث اخبارا بنفى الضرر نفسه، و حيث يتعذر حمل ذلك الاخبار على حقيقته لاستلزامه الكذب يكون لا محالة ادعاء، و مصحح الادعاء تشريع الاحكام و جعلها بحيث لا يجوز لاحد اضرار الغير و لا يجب عليه تحمل الضرر عنه و يجب على من اضر تدارك الضرر و نحو ذلك، و على هذا المعنى لا يرد شى‏ء من الاشكالات المتقدمة.

ایشان البته بعداً هم یک توضیحی می‌دهند که بنابر معنای مختار حدیث لا ضرر اختصاص دارد بالضرر الوارد من بعض العباد علی بعض دونها. یعنی یک وجه دیگری هم ذکر می‌کنند می‌گویند فرق بین این دو وجه این است که بنابر معنای مختار حدیث اختصاص دارد به ضرری که از بعضی عباد علی البعض وارد می‌شود. دون‏ هذا فانه يعم مطلق الضرر من جهة الشارع و الغير و النفس،

یک بحث ذیل بحث هست که این حدیث مربوط به حق الناس است یا مطلق حقوق الله و حقوق الناس و حقوق نفس همه را شامل می‌شود، یک بحث دیگر است آن را بعداً باید به آن بپردازیم. ولی فعلاً آن نکته‌ای که مد نظر هست اصل آن ادعاست. مرحوم آقای داماد توضیح ندادند که وقتی نفی حقیقت به نحو، نفی طبیعت به نحو حقیقیه امکان ندارد باید نفی حقیقت ادعایی باشد چطور مصحّح ادعاء این سه جور مختلف، یعنی هر سه جور باید با هم باشد. هم نهی از اضرار غیر، هم عدم وجوب تحمل ضرر از غیر، هم تدارک ضرری که به غیر وارد شده. این توضیح داده نشده که مصححّ ادعاء حتماً باید هر سه‌اش باشد تا ادعا صحیح باشد، یا یکی از اینها، دو تا از اینها باشد کافی است. آیا اینجوری است. این را توضیح ندادند که آیا این شکلی است. و این خودش یک بحث کلی هست که گاهی اوقات یک معنای حقیقی نیست، معنای مجازی که هست، گاهی اوقات سعی می‌کنند گسترده‌ترین معنایی را که دایرة شمول مصادیقش بیشتر هست را بگیرند. آیا همیشه اینجوری است یعنی آن گسترده‌تر از جهت میزان تجوّزش کمتر تجوّز اراده شده، یا نه. همیشه اینجور نیست که آن معنای گسترده‌تر میزان مخالفتش با ظاهر و میزان عنایتی که در آن وجود دارد کمتر باشد. این یک بحث کلی است که در جای خودش باید توجه بشود.

عمدتاً اینجا یک نکتة دیگر را می‌خواهم عرض بکنم آن این است که این سه تا وجهی که ایشان ذکر می‌کنند سه تا ملاحظة مختلف است. اینکه یک کاسه بخواهیم بگوییم هر سه ملاحظه‌اش را در یک کلام واحد اراده شده اگر خلاف، یعنی نامعقول نباشد لااقل خلاف ظاهر هست. ما گاهی اوقات اضرار را یک ماهیت در نظر می‌گیریم که موجود نیست. می‌خواهیم بگوییم این ماهیت نباید موجود بشود. یک جور دیگر اینکه ماهیت را مفروض الوجود می‌گیریم. ولی غیر متعین است. این علی ای تقدیر قرار است این ضرر متوجه بشود. ولی این ضرر ممکن است به من متوجه بشود، ممکن است به غیر متوجه بشود. می‌خواهیم بگوییم این ضرری که علی ای تقدیر تحقق دارد شما لازم نیست از غیر او را متوجه خودتان کنید. یعنی اصل تحقق ضرر مفروق عنه است، به خلاف قبلی که اصل تحقق ضرر مفروق عنه نیست.

یک جور سوم این است که ضرر و محلش هم تعیّن دارد. فرض کردید خود شما ضرر زدید، خود مکلّف ضرر زده. این که ضرر زده باید بقاءً جلوی استمرار ضرر را بگیرد، یا جبران کند. اینجا ضرر خارجیت دارد، یک ضرر خارجی متعیّن در موضوع کلام ما اخذ شده. ضرر را یا باید طبیعت در نظر گرفت و مراد از لاضرر اینکه این طبیعت که نسبت به وجود و عدم لا بشرط هست می‌خواهیم بگوییم در خارج تحقق پیدا نکند. یا طبیعت را بشرط الوجود، بشرط اصل الوجود باید در نظر گرفت، ولی محلّش مشخص نیست. می‌خواهیم بگوییم لازم نیست این طبیعتی که قطعاً موجود می‌شود، شما زیر بار آن مسئولیت بروید.

این ضرر خارجاً تحقق دارد، اینجا امر تکوینی تشریعی نیست. فرض این است که خارجاً این ضرر متوجه یکی می‌شود. باید یکی زیر بار ضرر برود. می‌گویی لازم نیست این ضرر دیگری متوجهش هست من کاری کنم که آن دیگری متضرر نشود.

شاگرد: وجوب تحمل را الآن دارید

استاد: وجوب تحمل. سه تا ملاحظة مختلف هست. یک ملاحظه ضرر به اعتبار طبیعتی که نسبت به وجود خارجی داشتن، و وجود خارجی نداشتن لا بشرط است. یکی اینکه وجود خارجی‌اش را مفروض عنه گرفتیم ولی محلّش مشخص نیست. ممکن است متوجه غیر بشود، ممکن متوجه من بشود. من می‌گویم لازم نیست آن که ذاتاً هم متوجه غیر است جهتش را تغییر بدهید بیاورید به توجه من. یک سیلی دارد می‌آید من کاری بکنم که این سیل خانة همسایة من را خراب نکند. یک سد بند جلویش بزنم باید خانة من را خراب کند. این لازم نیست. یک جور سوم این هست که نه، ضرر در خارج تحقق دارد، می‌خواهد کاری کند که این ضرری که در خارج تحقق دارد بقاءً مرتفع بشود ولو از جهت آثار ضرر بقاءً مرتفع بشود. یعنی آن ایذاء و منقصتی که به وسیلة ضرر در مال دیگری ایجاد می‌شود، مالیت دیگری پایین آمده این مالتیش را با جبران خسارت پایین ببرد. اینها سه تا ملاحظة مختلف است. اینها یک جامع عرفی مشخص ندارند، لا اقل اگر هم داشته باشند، اینکه مراد این سه تا ملاحظة مختلف را در کلام واحد اراده شده باشد خلاف ظاهر است.

یک نکته‌ای هم اینجا هست. آن نکته تحمّل الضرر عن الغیر آن یک تفاوتی با آن دو تا وجه دیگر دارد از یک جهت دیگر باز با آنها فرق دارد. آن این است که اضرار الغیر، تدارک الضرر آنها ضرر به معنای ضرر زدن است. یعنی این ضرر زدن را شما خارجیت نباید ببخشید، این ضرر زدنی اگر خارجیت بخشید آن ضرر زدن باید جبرانش کنید. تحمل الضرر این است که تضرری که متوجه غیر شده آن را لازم نیست به خودتان متوجه کنید. آن فرضش این نیست که یک مضارّی وجود دارد. فرض کنید آن یک ضرر طبیعی است، دارد سیل می‌آید. و آن تضرّری که اقتضاء ثبوتش نسبت به غیر هست آن اقتضاء را لازم نیست متوجه خودتان بکنید. آن معنای دوم با معنای اوّل و سوم از یک جهت دیگری هم تغایر مفهومی دارد. و اینکه بخواهیم ما اینجوری سه تا معنا را در یک عبارت واحد درج کنیم اصلاً ظاهر کلام نیست و کاملاً خلاف ظاهر است.

شاگرد: همان استعمال در اکثر دیگر؟

استاد: حالا استعمال لفظ در اکثر از معنا مشکل استعمال لفظ اکثر از معنا در این جاها هست. یعنی استعمال لفظ در اکثر از معنا، اشکال عقلی ندارد، ولی خلاف ظاهر است. ملاحظات عدیده می‌خواهد. اینکه کلام واحد متکفّل ملاحظات عدیده باشد این خلاف ظاهر است. نیاز به یک قرینة ویژه دارد. و بنابراین اشکالی ندارد.

شاگرد: اگر تحمل ضرر را منظورشان این باشد که آن انصاری حق دارد که لازم نیست تحمل کند ضرر سمره را می‌تواند از خودش دفع کند ولو با کندن نخل. منظورشان شاید این است.

استاد: نه، لا یجب علیه.

شاگرد: بر انصاری واجب نیست تحمل کند ضرر سمره را، می‌تواند درخت را بکند جلویش بیندازد. تطبیقی که در قضیة سمره شده هم حرمت کار سمره است، هم وجوب تدارک سمره است.

استاد: روایت را کار نداریم. در مورد آن روایت صحبت می‌کنیم. این سه تا ملاحظة متفاوت هست و این به نظر می‌رسد که این معانی این ملاحظات درست نیست، مضافاً به یک نکته‌ای که بعداً عرض می‌کنم که این ترکیب‌های لا ضرر، این معنای عامی که ایشان دارد به این شکل نیست. آن چیزی که در استعمالات لا ضرر به نظر می‌رسد، لا ضرر در استعمالاتش دو شکل بیشتر نیست و در غیر این دو شکل ثابت نیست. لا که بر نفی جنس وارد می‌شود، لا که بر یک طبیعت وارد می‌شود، یک موقعی یک، ما می‌گوییم لا سهو علی من اقرّ علی نفسه بالسهو. لا شک لکثیر الشک. یک حکمی طبیعت دارد، ما می‌خواهیم حکم طبیعت را از بعضی از افراد آن طبیعت نفی کنیم. این مثال‌های روشن دارد. آن در جایی هست که ما حصه‌ای از طبیعت را متعلّق لا قرار بدهیم. بگوییم لا روا بین الوالد و ولده. لا سهو للامام مع حفظ المأموم. صرفنظر از اینکه این لا ربا بین الوالد و ولده، بین الوالد و ولده را خبر قرار بدهیم از جهت نحوی، موصوف قرار بدهیم که قبلاً هم اشاره کردم، آنش خیلی ما در مقام تحلیل ادبی این بحث نیستیم. یک جایی که یک طبیعت حکمی داشته باشد بعضی از حصص طبیعت را می‌خواهیم حکمش را نفی کنیم آن وجود دارد که مرحوم شیخ الشریعه هم به این مطلب اشاره کرده که این مورد را داریم.

عبارت مرحوم شیخ الشریعه را در این مورد می‌گوید که:

و المعنى الرابع و إن كان معهودا في هذا التركيب- كما سمعت- إلّا أنّه فيما إذا ثبت حكم لموضوع عامّ و أريد نفيه عن بعض أصنافه- كما في الأمثلة المتقدمة- .... و منه تبيّن: أنّ ما اشتهر من أنّ «حديث نفي الضرر» نفي للحكم بلسان نفي الموضوع- و هو أمر ذائع- مغالطة، إذ لو سلّم الشيوع فإنّما هو في نفي حكم الموضوع عن بعض أصنافه بلسان نفي الموضوع ...

المعنی الرابع: که نفی حکم به لسان نفی موضوع هست.

این مطلب که گفته شده حدیث نفی ضرر، نفی حکم به لسان نفی موضوع هست: -و هو أمر ذائع- مغالطة، إذ لو سلّم الشيوع فإنّما هو في نفي حكم الموضوع عن بعض أصنافه بلسان نفي الموضوع ... به این شکل هست.

ولی ما نحن فیه از این شکل نیست و اشکالاتی را در اینکه ما نحن فیه از این قسم نیست را ایشان مطرح کردند.

این مطلب که نفی حکم، نفی حکم طبیعت از بعض اصناف طبیعت را با این ترکیب بیاورند روشن است. اما جایی که بعض اصناف طبیعت متعلّق لا قرار نگیرند. مثل ما نحن فیه لا ضرر، لا ضرار، امثال اینها. حالا چه قید فی الاسلام داشته باشد، چه قید فی الاسلام نداشته باشد. اینجا به چه شکلی است؟ آن که من می‌فهمیم و مثالی بر خلاف این هم ندیدم در مقام نفی جواز و مشروعیت به معنای عام است. اینکه نفی حکم بلسان نفی موضوع باشد، اینکه هر حکمی را یک شیء داشته باشد به این اعتبار ما آن موضوع را نفی کنیم به اعتبار اینکه حکمش منفی است. آن گفتیم درست نیست. نه مرحوم آقای ایروانی و مرحوم آقای صدر در مورد حرمت گفته بودند. اگر آن حکم حرمت باشد ما به وسیلة لا نمی‌توانیم آن حرمت را نفی کنیم، مثل لا طلاق، به اعتبار اینکه طلاق در امت حضرت عیسی حرام بوده، لا طلاق فی الاسلام بگوییم طلاق در اسلام حرام نیست این عرفی نیست. وجوب هم عرفی نیست. آن که عرفی هست مشروعیت و جواز به معنای اعم است. توضیح همین معنای اعم را می‌خواهم بدهم. جواز یکی جواز تکلیفی است، فرض کنید یک کاری که ممکن است حرام باشد، می‌خواهیم بگوییم، یک کاری که جائز هست با لا می‌گوییم این کار جایز نیست. فرض کنید که همین ضرر. ضرر زدن به غیر ممکن است تکلیفاً جائز باشد. لا ضرر می‌گوید این ضرر زدن به غیر تکلیفاً جائز نیست.

«لا غِشّ بین المسلمین» ممکن است از این باب، شما جائز نیست که غِشّ، دیگران را گول بزنید و امثال اینها. یک جور دیگر این هست که مشروعیت در عبادات. عبادت مشروع یعنی آن چیزی که به عنوان عبادت شارع آن را قبول کرده. لا صیام وصال. صوم وصال در شریعت مقدسه مشروع نیست. لا صمت فی الاسلام. روزة سکوت در اسلام مشروع نیست. یعنی عبادتی به نام سکوت ما نداریم. فرض کنید می‌گوییم چله‌نشینی در اسلام نداریم. لا اربعین فی الاسلام. یعنی اینکه مرسوم هست به عنوان یکی از عبادات چله‌نشینی می‌کند، این چله‌نشینی مشروع نیست، به عنوان عبادت نیست. نمی‌خواهیم بگوییم حرام است. عبادت نیست، البته اگر کسی به عنوان عبادت هم آن را تلقی کند، از بابت حرمت تشریعی حرمت هم پیدا می‌کند. ولی آن حیثی که ما اینجا می‌خواهیم ملاحظه‌اش را بکنیم داریم می‌خواهیم یک امر مشروعی در شریعت نیست، یعنی عبادت مشروعه نیست. عبادتی که شارع آن را اجازه داده باشد که به عنوان عبادت انجام بشود. معامله هم همین است. معاملت هم مشروعیتش به این است که آن صحیح باشد. مشروعیت معامله صحیح است. مثلاً اگر گفتند لا ربا، مراد این هست که معاملة ربوی که منشاء اثر هست، صحت بر آن بار می‌شود این معاملة ربوی در دین اسلام صحیح نیست. لا ربا یعنی معاملة ربوی صحیح نیست. این مفهومی که برای لا ما می‌فهمیم. و تمام مثال‌هایی که اینجا وجود دارد از این سنخ است.

مرحوم شیخ الشریعه ایشان استظهار کرده که لا ضرر و لا ضرار، لا، لای نهی است. البته مراد ایشان از نهی این نیست که کلمة لا ضرر نفی در نهی استعمال شده. ایشان تصریح می‌کند که مراد این نیست. می‌خواهد بگوید مفاد نهی اینجا ازش استفاده بکنیم حالا به هر وجهی از وجوه. آقای سیستانی به ایشان اشکال کردند، بعد ایشان مثال‌هایی می‌زند «لا خصاء فی الاسلام» از این نهی، ولو استفاده می‌شود ولی به نحو استعمال لفظ نفی در نهی نیست. خود ایشان هم این را قبول دارد لازم نیست به این قسم باشد. به این معنا تصریح دارد. خیلی تعجب است که در تقریرات آقای سیستانی این را به عنوان اشکال بر ایشان مطرح کردند. ایشان می‌گوید: و ليعلم: این قاعدة لا ضرر مرحوم شیخ الشریعه است.

أنّ المدّعى أنّ «حديث الضرر» يراد به إفادة النهي عنه، سواء كان هذا باستعمال التركيب في النهي ابتداء، أو أنّه استعمال في معناه الحقيقي و هو النفي و لكن لينتقل منه إلى إرادة الغير،

بعد توضیحاتی را می‌دهد، بعد می‌گوید: و المنهيّ عنه أيضا يراد من جهة شدّة التنفّر عنه و المبالغة في عدم إيجاده بأنّه غير موجودٍ. ممکن است یک شیءای را بگوییم غیر موجودٍ. یک شیءای که خیلی خوشمان نمی‌آید. «لا خصاء فی الإسلام» را آقای سیستانی می‌گوید این از باب نفی حکم بلسان نفی موضوع است. یعنی حکم جواز که بر خصاء ممکن است مترتب شده باشد، این می‌خواهد این حکم را نفی کند. می‌گوید نتیجه‌اش این است که اخصاء حیوانات جائز نیست، نهی از اخصاء هست، ولی نحوة استعمالش به نحوی نیست که نفی را در نهی استعمال کردیم. نتیجه‌اش این هست و نتیجه غیر از نحوة استعمال است. مرحوم ؟؟؟ هم همین را می‌گوید. می‌گوید «لا خصاء فی الإسلام» نتیجه‌اش این است که می‌خواهد از اخصاء نهی کند. حالا به چه نحوی می‌گوید نحوه‌اش را کار نداریم. می‌خواهیم بگویم ماحصل این مطلب این است که می‌خواهد بگوید این طبیعت نباید ایجاد بشود، نباید موجود بشود. می‌گوید حتی اگر اینکه بگوییم در نفی استعمال شده، نه در نهی این بهتر هست. پس بنابراین این یک نکته که مرحوم شیخ الشریعه که می‌خواهد بفرماید که لا ضرر، این به معنای نهی است، نه به معنای استعمال نفی در نهی. تصریح دارد نباید این اشکال را به ایشان.

ولی یک چیزی ایشان در کلامشان دارد، آن مطلب را ایشان به این نحو بیان نمی‌کردند. ایشان تعبیر می‌کند که اینجا لا ضرر به معنای نهی تکلیفی است و بعد برای نهی تکلیفی شروع می‌کند می‌گوید در استعمالات در نهی تکلیفی خیلی استعمال شده، یک سری مثال‌هایی را در نهی تکلیفی آوردند. ما اینجایش یک مقداری با فرمایش مرحوم شیخ الشریعه عرض ما متفاوت است. ما می‌خواهیم بگوییم لا حتماً در نهی تکلیفی نیست و لایی که بر سر یک طبیعت می‌آید، اگر یک طبیعت در شریعتی در قانونی مشروع باشد که نحوة مشروعیتش هم به تناسبات حکم موضوع فرق می‌کند می‌توانیم بگوییم آن طبیعت موجود است. نفی طبیعت، نفی مشروعیت شیء در آن نظام قانونی است. حالا مشروعیتش گاهی اوقات مشروعیت تکلیفی است، گاهی اوقات مشروعیت وضعی است. صحت، امثال اینها آن مشروعیت وضعی است. اینجوری نیست که همه جا فقط مشروعیت تکلیفی باشد. ولی می‌خواهیم بگوییم که اینجور نیست که هر حکمی داشته باشد بتوانیم با نفی آن حکم را مرتفع سازیم. بله، جایی که یک طبیعتی حکمی داشته باشد، بخواهیم حکم طبیعت را از بعضی اصنافش مرتفع بدانیم، آن لا استعمال می‌شود.

شاگرد: مثل اینکه اینجا مشروعیت نیست. لا ربا بین الوالد و ولده.

استاد: مشروع نیست. یعنی در لا ربا بین الوالد و ولده به اعتبار این هست که، لا ربا، آن قسم اوّل هم می‌تواند باشد. مثالی که می‌خواهم عرض بزنم این هست، مثلاً بگوییم که لا سهو للامام مع حفظ المأموم. یعنی احکامی که سهو دارد من وجوب صلاة الاحتیاط، من البناء علی الاکثر این احکام در جایی که مأموم امام حافظ هست این احکام بار نمی‌شود. اینجاها آن حکم ممکن است حکم الزامی باشد. یعنی در مقام نفی حکم الزامی متوجه طبیعت از بعضی اصناف طبیعت لا را به کار می‌برند. ولی در مقام نفی حکم الزامی همینجوری حکم الزامی. ما لا تحمل للضرر عن الغیر به این معنا باشد که تحمل ضرر از غیر واجب نیست، مشروع هست، ولی واجب نیست. این من شاهدی ندیدم که استعمال بشود در نفی وجوب مع وجود الاستحباب. فرض کنید غسل جمعه واجب نیست، ولی مستحب است. ما بگوییم لا غسل جمعة فی الإسلام. به اعتبار اینکه غسل جمعه در اسلام واجب نیست، ولو مستحب است. این استعمال نمی‌شود. لا غسل جمعة، یعنی اصلاً غسل جمعه مستحب هم نیست. اصلاً مشروع نیست. نفی اصل مشروعیت. جایی که مشروع هست، ولی صنف خاص مشروعیت را ندارد. یعنی آن مشروعیت ایجادیه. در نفی طبیعة المشروعیة به کار می‌رود، نه مشروعیت خاصه. یعنی مشروعیت ایجابیه. آنجا به کار نمی‌رود. من هیچ شاهدی ندیدم.

شاگرد: پس می‌فرمایید که مصادیق ضرر چی است؟

استاد: آن یک بحث دیگر است که آیا اینجا لا ضرر به اعتبار نفی حکم تکلیفی هست یا به اعتبار حکم وضعی است، آن نکته‌ای است بعداً برمی‌گردیم صحبت می‌کنم. بحث لا ضرر را ندارم. بحث کلی «لا» که بر سر یک طبیعت می‌آید این دو استعمال را بیشتر در آن ندیدم. این دو تا استعمال. یکی نفی حکم طبیعت ولو حکم الزامی عن بعض اصنافه. اما اگر نه اصناف طبیعت متعلّق لا قرار نگرفته باشند. مدخول لا اصناف یک طبیعت نباشد. مدخول لا خود طبیعت باشد این در مقام نفی مشروعیتش است. نفی اصل مشروعیتش است. حالا آن مشروعیت به معنای عامش. مشروعیت به معنای عام گاهی اوقات به معنای جواز تکلیفی است. گاهی اوقات جواز بما أنّه عبادت است. گاهی اوقات جواز بما أنّه معامله است. که جواز به معنای أنّه معامله یعنی اینکه این صحیحی نیست. ممکن است لازم هم نباشد، ولی صحیح باید نباشد تا این لا اطلاق بشود. حالا من می‌آیم مثال‌هایی که اینجا زده شده را رویش یک ملاحظه‌ای بکنیم.

مرحوم امام یک اشکالی به مرحوم شیخ الشریعه کرده که مرحوم شیخ الشریعه گفته لا در نهی ایشان شیخ الشریعه مثال‌هایی زده، گفته لا در نهی خیلی استعمال زیاد دارد. مرحوم امام گفتند که در غیر آن هم خیلی استعمال دارد و شروع کردند یک سری مثال‌هایی را زدند. خیلی تعجب است مثال‌هایی را ایشان زدند که مرحوم شیخ الشریعه، خودش به آن توجه دارد. مرحوم شیخ الشریعه می‌گوید لا گاهی اوقات در نفی حکم طبیعت از بعضی اصنافش به کار رفته. ایشان مثال‌هایی که این شکلی هست به عنوان نقض بر مرحوم شیخ الشریعه ذکر کرده. شیخ الشریعه تصریح می‌کند که گاهی اوقات در این معنا هست. بحث ایشان این است. جایی که خود طبیعت مدخول لا قرار بگیرد محل بحث ماست. و الا صنف طبیعت مدخول لا قرار بگیرد این قبول دارد که نفی حکم هست. ایشان مثال‌هایی. لا سهو لمن اقرّ علی نفسه بالسهو. لا سهو فی سهوٍ. لا سهو فی نافلةٍ. لا نذر فی معصیة الله. اینها می‌گوید نذر یک احکامی دارد. نذر واجب الوفاء است. نذر فی معصیة الله وجوب وفا را ندارد.

شاگرد: اصلاً منعقد نیست.

استاد: آن یک جواب، منعقد نمی‌شود بیان مرحوم شیخ الشریعه است. لا یمین لمکرهٍ. یمین لازم الوفا است، ولی وقتی مکره شد دیگر لازم الوفاء هم نیست. لا یمین فی قطیعةٍ ۳۳:۳۰. لا یمین فی معصیة الله. لا یمین فی ما لا یلزم. آن که اینجا هست لا یمین الا بالله. این نهی است. لا یمین الا بالله نهی است. علاوه بر اینکه لا یمین الا بالله من این را عرض کردم، آن تحلیلی که ما عرض می‌کردیم در واقع لا یمین الا بالله یعنی مشروع نیست. می‌خواهد بگوید یمینی که به غیر الله باشد مشروع نیست. مشروعیت امین این است که منشاء اثر باشد. بحث الزام و اینها به عنوان یک حکم وضعی به یمین نگاه می‌شود. لا نذر فی ما لا یملک ابن آدم. لا رضاع بعد ختامٍ. اکثر مثال‌هایی که ایشان زده لا یمین للولد مع والدٍ و لا للملوک مع مولا، و لا للمرء مع زوجها. لا طلاق فی ما لا تملک. لا عتق فی ما لا تملک. لا بیع فی ما لا تملک. لا طلاق السکران الذی لا یعقل. یعنی طلاق که خودش منشاء اثر هست وقتی قسم سکران هست آن منشاء اثر نیست.

شاگرد: آقای شیخ الشریعه این دو نحو استعمال را قبول دارند، چطور منصرف می‌کند به؟

استاد: می‌گوید اگر طبیعت قسم خاصی‌اش متعلّق قرار، دو تا استعمال را در دو ترکیب قائل است. می‌گوید یک موقعی صنف خاصی از طبیعت مدخول لا قرار بگیرد، معنایش این است که حکم طبیعت از آن صنف خاص مرتفع است و ما نحن فیه از این قسم نیست. این چه جواب‌هایی است به ایشان دادند. آقای سیستانی از زاویة دیگر پاسخ داده. آن فی الجمله درست است، ولی می‌گوید آن مثال‌هایی که مرحوم شیخ الشریعه ذکر کرده، این مثال‌ها خیلی‌هایشان نهی‌شان، نهی تکلیفی نیست. این مطلب درست هم هست. ولی آن جوری که ما بحث را تصویر می‌کردیم که اینها نهی‌اش، نهی تکلیفی نیست ولی در مقام نفی مشروعیت است. آقای سیستانی می‌خواهد این را بگوید ما در مقام نفی حکم به لسان نفی موضوع است. نفی حکم یعنی نفی الجواز، یا صحت بلسان نفی موضوع. عرضمان این هست که نه حکم بما هو حکم خصوصیتی ندارد، هر حکمی. اصلاً مشروعیت باید باشد. لا که بر سر یک طبیعت می‌آید در مقام نفی مشروعیت است. نفی مشروعیت در امور تکلیفیه یعنی حرام است، در امور عبادیه یعنی به عنوان یک عبادت مشروع شناخته نمی‌شود. در معاملات یعنی معاملة صحیح شناخته نمی‌شود.

شاگرد: مثال معاملی‌اش چی است؟

استاد: مثال‌هایی که آقای سیستانی زده را عرض می‌کنم.

شاگرد: در مورد واجبات فرمودید نفی وجوب، الآن مثلاً فرض کنید، بنی اسرائیل بود همدیگر را برای توبه بکشید، اگر بگوید در اسلام

استاد: بگوید نه، شما مثال عینی بیاورید. من مثال عینی می‌خواهم. آیا اینها عرفی هست یا نیست من حرفم این است، یک مثال عینی بیاورید قبول. یک مثال دیگر بزنید. اینکه بحث کنیم عرفی هست، عرفی نیست امثال اینها نمی‌خواهم اصلاً وارد آن مقوله بشویم که بحث‌های گیر بکند که یکی بگوید قبول است، یکی بگوید قبول نیست.

آقای شیخ الشریعه مثال‌هایی که برای نهی زده این مثال‌ها بسیاری از این مثال‌ها نهی نیست. یک مورد، مواردی که فی الاسلام دارد، اینها نهی نیست، ولو مفادش معدّایش نهی باشد ولی به نحو نهی نیست که عرض کردم.

و أما القسم الثاني: و هو ما لا يكون ظاهرا في التحريم فهو الموارد التي كان المنفي فيها ماهية اعتبارية،...

بعد مثال می‌زند: (لا سبق إلا في خف أو حافر أو نصل) فإن المراد بالسبق العقد الخاص فالمقصود بالحديث بطلانه إلا في الموارد المستثناة،. لا سبق یعنی معاملة مسابقه این باطل است، همین مشروعیت به معنای عام که عرض کردیم.

شاگرد:

استاد: نمی‌خواهیم حرمت بگوییم. آن مشروعیت خاصه را می‌خواهد نفی کند. لازمه‌اش این است آن مالی که در این معامله هست نمی‌توانید تصرف کنید ولی آن حیثی که این «لا شغار فی الاسلام» شغار می‌گوید: فإن الشغار نوع خاص من النكاح كان معروفا في الجاهلية و قوله (لا حمى في الإسلام) فإن المراد بالحمى اعتبار مرعى و مرتع مختصا بشخص أو قبيله، فيمنع الغير من الرعي فيه

آن که من در این مثال‌ها می‌فهمم. حالا شما مثال‌ها را پیدا کنید ببینید آیا در مواردی که یک طبیعت به نحو کلی بعد از کلمة لا قرار گرفته، آیا جایی داریم که نفی مشرعیت به این معنای عام نباشد؟ آیا مثال عینی شما پیدا بکنید، من پیدا نکردم. در مثال‌هایی که چیز هست همه نفی مشروعیت به این معنای عام است که.

شاگرد: لا شغار حرمت نمی‌فهمد؟

استاد: حرمت بفهمد. نفی جواز نفی حرمت است. ایشان می‌خواهد بگوید لا شغار یعنی این نکاح صحیح نیست. ما اشکال نمی‌کنیم. نفی صحت. ولی می‌خواهم عرض کنم نفی مشروعیت به معنای عامی که در یک جا نفی جواز تکلیف هست یعنی حرمت تکلیفی. یک جا نفی مشروعیت یعنی این عبادت بما هو عبادت نیست که در نتیجه حرمت تشریعی از آن استفاده بشود، یک جا نفی معامله بما هو معامله که از آن بطلان استفاده می‌شود.

شاگرد: معامله مثل چی؟

استاد: معامله مثلاً لا شغار. شغال یک نکاح خاصی بوده. می‌گوید این شغار نکاح خاصی که بوده این مشروع نیست. مشروع نیست یعنی صحیح نیست. لا سبق که اینها مثال می‌زنند اینها همه همین مثال‌هاست.

«لا رهبانیة فی الإسلام» را ایشان می‌خواهد بگوید رهبانیت یک تعهد نفسانی بوده که رهبانیت را به گردنش واجب می‌کرده. من به نظرم لا رهبانیت این نیست. لا رهبانیت به عنوان عبادت است. لا رهبانیت یعنی رهبانیت عبادت مشروعیة اسلامیه نیست.

شاگرد: ولو جایز است همینجوری؟

استاد: به عنوان عبادت مشروع نیست. محبوبیت شرعی ندارد. بستگی دارد که چه چیزی مورد نظر باشد.

شاگرد: لا شغار مبغوضیت نمی‌فهمد؟

استاد: آن یک مرحلة دیگری. شما که می‌خواهید بگویید آن هم مثل کلام شیخ الشریعه است. می‌خواهم فرمایش آقای سیستانی را بپذیرم. می‌گویم این فرمایش آقای سیستانی با پذیرشش نفی فرمایش شیخ الشریعه است که ایشان حرمت را حرمت تکلیفی می‌گیرد. ولی نفی عرض ما که یک معنای عام‌تری می‌گیریم نیست. شما در این مثال هم می‌خواهید بگویید ازش حرمت استفاده می‌شود آن یک بحث دیگر است.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان